



پاینده ایران

۱۳۳۴/۸/۱۸

# گفتار آژیر در کلاس آموزش

## مقدمه ای بر ناسیونالیسم

سال ۳۴/۸/۱۸

پلی کپی شده در آذر ماه ۱۳۴۹

چنانکه میدانیم سازمان مکتب پان ایرانیسم در ۱۵ شهریور ۱۳۲۶ پایه ریزی شد. نخستین کلاس برای مبلغین مکتب در پانیز همانسال تشکیل گردید که بیش از دو جلسه دوام نکرد.

موادیکه برای این کلاس در نظر گرفته شده بود روانشناس اجتماعی - طرز تبلیغ و فن بیان بود.

بعد از این کلاس نا تمام درست یکسال بعد در زمستان ۱۳۲۷ کلاس دیگری بنام کلاس گویندگان تشکیل شد. و این کلاس برنامه خود را با موفقیت با تمام رسانید. در این دوره تشریح اعلامیه شماره ۲ کمیته عالی رهبری توسط

سرور بند ارو تاریخ تجزیه ایران توسط سرور آریا نژاد و اصول تشکیلات و مبانی پان ایرانیسم توسط آذیر گفته شد. بار دیگر در مهر ۱۳۲۸ که تدوین

کتاب بنیک بپایان رسیده بود کلاسی بنام کلاس آرمانشناسی برای بحث و تشریح درباره بنیک تشکیل گردید؛ در این دوره بخش پایه های اندیشه ما توسط آذیر و تاریخ تجزیه ایران توسط سرور آریا نژاد و فرهنگ توسط سرور پندار گفته میشد بعداً قسمتهای تاریخی بسبب مسافرت سرور آریا نژاد نا تمام ماند و بقیه برنامه تا فروردین آنسال ادامه یافت. در فروردین ۱۳۲۹ کتاب

بنیک مکتب پان ایرانیسم انتشار یافت و چون درک مطلب فشرده این کتاب برای کلیه افراد میسر نبود کلاس دیگری تشکیل شد تا در آنجا تشریح مختصری برای بنیک گفته شود. این کلاس که قریب دو ماه طول کشید اکثر روزها صبح تشکیل میشد تشریح کامل و مختصری از تمام قسمتهای کتاب گفته شد و البته این تنها دوره کامل از تشریح بنیک است که گفته شده است در پانیز همانسال کلاس دیگری بنام دوره سوم کلاس آرمانشناسی تشکیل گردید برنامه مفصلی در ۱۲ قسمت شامل مباحث فلسفی و سیاسی و اقتصادی و روانشناسی برای آن

در نظر گرفته شده بود که از این برنامه تنها یک فصل شامل مقدمه ای بر ناسیونالیسم و متد شناسی بوسیله آذیر گفته شد و فصل دوم که شامل جغرافیای فلات و تاریخ تجزیه قفقاز بود و توسط داد مهر گفته میشد در همان قسمتهای جغرافیا نا تمام ماند بعداً کلاس دیگری برای نویسندگان تبلیغات تشکیل شد که در آن مباحث مختلفی از قبیل اقتصاد ملی و تاریخچه افکار سیاسی و اجتماعی و مسئله نژاد مورد بحث قرار گرفت. از مطالب فوق بعضی قسمتها در

روزنامه های مختلفی که از طرف حزب منتشر میشد بچاپ رسیده است از جمله قسمتی از تشریح بنیدک و تاریخچه افکار سیاسی را میتوان نام برد . پس از تشکیل حزب باردیگر کلامی برای تشریح بنیدک بوجود آمد که در ایندوره فصل زندگی و اخلاق بتفصیل گفته شد و فصل فرهنگ و بخش اول بنیدک در حدود مطالب قبل تکرار گردید آخرین کلاس برای مسئولین حزبی تشکیل گردید که در آن مباحث فکری مختلف و اصول تشکیلات مورد بحث قرار گرفت و این کلاس تا تابستان سال ۱۳۳۲ ادامه داشت .

## "مقدمه ای بر ناسیونالیسم"

در اینجا بعنوان مقدمه چندین نکته را خاطر نشان میکنیم که توجه بآنها برای فهم ناسیونالیسم لازم است .

### ۱ - ملت باید بمنزله يك جامعه نگریسته شود

#### نه جمعی از افراد:

از زمانیکه مباحث اجتماعی مورد توجه قرار گرفت درباره جامعه دو تصور مختلف بوجود آمد یکی تصویری که افراد را مورد توجه قرار میداد و جامعه را مجموع افراد حساب میکرد و خواص جامعه را همان خواص افراد بشمار میآورد . دیگری که برای جامعه خواص دیگر جز (۱) خواص افراد آن در نظر میگرفت مبتنی بر نظریه اول افکار و عقاید فرد پرستها (۲) ( اندیویدالیستها ) بوجود آمد و قوانین بسیاری تدوین شد که هنوز در وضع قانونگزاری دنیای کنونی مؤثر است .

ولی نظریه دوم کم کم در نظر دانشمندان ارزش و اهمیت فوق العاده ای پیدا کرد بطوریکه با پذیرفته شدن آن پایه علم جامعه شناسی استوار گردید زیرا در این علم برای جامعه به خواص جدا گانه عقیده مند هستند وگرنه همان علم روانشناسی برای بررسی خواص افراد کافی میباشد .

دور کیم عالم جامعه شناس فرانسوی در اینمورد مثالی میزند و میگوید درست است که آب از  $O_2$  و  $H$  ترکیب شده است ولی خواص آب با خواص اجزاء آن فرق دارد . جامعه نیز هر چند از افراد تشکیل شده ولی خود دارای خواصی است که از خواص افراد متمایز است . نکته جالب اینکه باید ملت را همیشه بمنزله يك جامعه در نظر گرفت . یعنی ملت دارای خواصی است که آنرا در مطالعه افراد نمیتوان مطالعه کرد .

با پیشرفت علوم زیستی این نظریه تکیه گاه‌های بیشتری بدست آورد که در نتیجه هم مطالعه درباره ملت آسانتر شد و هم بر قدرت این نظریه افزوده شد یعنی نشان داده شد که خواص جامعه از خواص افراد جدا است و ما این مطلب را در ضمن نکته نوم شرح میدهیم .

اینکه علوم زیستی نظریه موجودیت مخصوص جامعه را قوت بخشید خود شایان اهمیت بسیار است زیرا در جهان امروز هر نظریه ای که بوسیله علوم بیشتری قابل توجیه و تعبیر است بیشتر بحقیقت نزدیک است زیرا حقیقت در اصطلاح منطق علمی دیگر آن معنی مطلق دیرین را ندارد بلکه حقیقت نسبی است . حقیقت برای يك شینی آنست که با خواص مختلف درك شود مثلاً ما آنوقتی میتوانیم بوجود يك شینی در محیط خارج حتم کنیم که چشم ما آنرا ببیند و گوش ما صدای آنرا در صورت داشتن صدا بشنود و لامسه ما آنرا لمس کند و اگر تنها چشم ما چیزی را بر ما آشکار نماید بی آنکه لامسه وجود آنرا تأیید کند چنین احساسی وهم است و حقیقت ندارد درباره ی نظریات نیز این هماهنگی بین علوم مختلف لازم است و هر چه علوم بیشتری صحت يك نظریه را تأیید کند آن نظریه بحقیقت نزدیکتر است و در این باره آگوست کنت گفته چالبی دارد میگوید حقیقت وفاق و هماهنگی افکار و اذهان دريك زمان و راجع بیک موضوع است (۲)

## ۲ - فرد برای آنکه واحد مطالعه ما راجع بملت باشد شایسته

### نیست

چون فرد جزء جامعه است و نیز افراد هستند که باید جامعه را مورد مطالعه قرار دهند . تا کنون علت بر این بود که این مطالعه از فرد آغاز میشد و همین علت موجب اشتباهات زیادی شد .

نخستین مطلبی که عدم شایستگی مطالعه بر روی فرد را نشان میداد این بود که جامعه رشته پیوسته ایست در حالیکه فرد دوره زندگی محدودی دارد . در اینمورد علوم زیستی کمک مؤثری کرد و نشان داد که موجودات زنده پیوسته بوده و با هم رابطه دارند و هر موجود زنده در حقیقت حویي يك رشته ارتباطی با نسلهای گذشته و آینده است . (۱)

علوم زیستی واقعیت دونوع سلول را نشان داد: یکنوع آن با هر فرد بوجود آمده و با آن از بین میرود و نوع دیگر از نسلهای گذشته به نسلهای آینده منتقل میشود.

با توجه باین سیر و جریان که در عالم موجودات زنده برقرار است و افراد را مانند نموده‌های موقتی این سیر معرفی میکند و برای مطالعه ملت نیز باید بجای آنکه فرد را در نظر گیریم متوجه این سیر حیاتی شویم که افراد را مانند گذرگاهی محل عبور قرار داده است. (ه)

### توضیحات:

- ۱ - کتاب فلسفه علمی تألیف فلیسبن ماله ترجمه مهدوی فصل جامعه شناسی، کتاب سیر حکمت در اروپا تألیف فروغی جلد سوم اگوست کنت و هربرت اسپنسر کتاب جامعه شناسی با علم الاجتماع تألیف دکتر مهدوی .
- ۲ - درباره اندیویدالیستها بحث مخصوصی شده است و میتوانیم بمقاله مسنله فرد در روزنامه جوانان پان ایرانیست ومقالات راجع بمقاید اشپنگلر در روزنامه ندای پان ایرانیسم مراجعه کنیم .
- ۳ - درباره بحث حقیقت بکتاب متافیزیک تألیف فلیسبن ماله مراجعه شود .
- ۴ - درباره واقعیت دو نوع سلول زیستی بکتاب وراثت تألیف دکتر خبیری قسمت نظریه لیسان مراجعه شود .
- ۵ - راجع بنمود پافنون فعلاً بکتاب نیرنگ در فلسفه مراجعه شود .

### \*"سرنوشت"\*

چنانچه در آغاز بحث گفتیم مقصود از مقدمه ای برناسیونالیسم اشاره بنکاتیست که توجه ودانستن آنها بفهم ناسیونالیسم کمک خواهد کرد قبلاً دو نکته را یاد آور شدیم ومختصراً شرح دادیم . اکنون بشرح مفهوم سرنوشت میپردازیم . زیرا دانستن معنی سرنوشت برای درک قسمتهای مختلف ناسیونالیسم لازم و ضروری است .

یکی از مواردیکه ما را مجبور میکند از مفهوم سرنوشت استفاده کنیم آنستکه عده ای از صاحب نظران علوم اجتماعی برای تفسیر وتوجیه پدیده ها ومسائل اجتماعی از اصل علیت کمک میگیرند وسعی میکنند یکی از پدیده های اجتماع را علیت سایر پدیده ها بداند مثلاً عده ای عامل اقتصاد را مهمتر از سایر عوامل میدانند وسعی مینمایند حتی پدیده های هنری ویا علمی را بکمک اصول اقتصادی توجیه وتعبیر کنند .

توجه مفهوم سرنوشت بشرحیکه ذیلاً خواهیم گفت ما را از اشتباهاتی که مکتب مذکور مرتکب میشوند مصون خواهد داشت ودریچه نوینی را بر ما میگشاید تا از فراز آن بطور صحیح بوقایع اجتماعی نظر کنیم وچگونگی آنرا دریابیم .

برای درک مفهوم سرنوشت از مثل ساده ای آغاز میکنیم . یکدستگاه ماشین مثلاً اتومبیل بوسیله بشر برای منظور خاصی ساخته میشود این دستگاه دارای اجزاء مختلفی است که با نظم وترتیب مخصوصی با هم اتصال پیدا کرده وهر یک از این اجزاء وظیفه مخصوصی را انجام میدهد که از ترکیب کار آن اجزاء کار مفیدی که بشر از آن انتظار دارد حاصل میشود . چون بشر سازنده این دستگاه است و بطرز کار آن احاطه دارد بنابراین بخوبی میداند که اجزاء چنین ماشینی با هم همکاری میکنند وکار هر قسمت قبلاً در نظر گرفته شده است وکار هر قسمت از این ماشین بقسمتهای دیگر بستگی دارد واین بستگی از لحاظ محصول کار ماشین قابل توجه است وگرنه با هم رابطه علت و معلولی ندارند . مثلاً فرض میکنیم اتومبیل دور خود پیچ میزند از طرفی چرخها گردش میکنند واز طرفی دیگر رل ماشین را میگرداند در نتیجه کار یکسلسله وسائلی که در ماشین تهیه شده است این دستگاه بدور خود میچرخد ودر حقیقت چرخیدن آن محصول همکاری اجزاء مختلف برطبق وظایفی است که برای آن در نظر گرفته شده است ، گردش رل وگردش چرخها با یکدیگر بستگی وهمزمانی دارند ولی نه گردش رل علت گردش چرخهاست و نه گردش چرخها علت گردش رل .

حال اگر کسی از ساختمان ماشین ونظم وهماهنگی آن بی اطلاع باشد وبطور ناقص بمطالعه این دستگاه بپردازد از آنجائیکه بشر مایل است وقایع را توجه کند وعلتی برای آن پیدا کند وبشر ندان سعی میکند که علت را نه آنگونه که حقیقتاً وجود دارد بلکه آنطور که میتواند توجه کند بنابراین وقتی چنین کسی حرکت چرخها را می بیند واز طرفی حرکت رل را نیز ملاحظه میکند ایندو را صرفنظر از بستگی سایر عوامل علت ومحلول یکدیگر میشناسد . مثل دیگری که سابقاً متذکر شدیم در اینجا تکرار میکنیم :

منظره یک سالن رقص را در نظر میگیریم ، ما که بشر هستیم وبرچنین وضعی احاطه داریم میدانیم که رقص افراد با نظم مخصوص و مطابق موزیک صورت میگیرد وحرکات پاها یا دستها وضربات سازها با هم همزمان وهماهنگ ولی نه صدای ساز علت حرکاتست و نه حرکات پا صدای سازها را بوجود میآورد ولی اگر فرض کنیم حشره کوچکی که در کف سالن حرکت میکند

مختصر عقلي داشته باشد و بخواهد بمقتضاي فكر خود اين كيفيت را توجيه كند از طرفي صدای ضرب ساز را ميشنود و از طرفي حرکت پاها را ميبيند و چون اين دو كيفيات كرارا "يكي پس از ديگري حدث شده است بنا بر اين يكي را علت ديگري ميشمارد زيرا طبق تحليلي كه جان استوارت ميل حكيم انگليسي راجع باصل علت بعمل آورده است يكي از نتايجي كه گرفته اينست كه ميگويد هر گاه دو كيفيت كرارا " يكي پس از ديگري حدث شود كيفيت اول را علت كيفيت دوم ميشمارد بنا بر اين بموجب اين اصل حشره كف سالن چون نظري محدود دارد اشتباهي نكرده است دو كيفيت متوالي را دريافته و يكي را علت ديگري شناخته است اما ما كه از دیدگاهی برتر مينگریم در ميابيم كه حشره در اشتباه است دو كيفيتي كه او درك کرده گواينكه همزمانند ولي رابطه علت و معلولي ندارد از اينجا در ميابيم كه هر كيفيتي كه بنظر ما ميرسد با كيفيات ديگري همزمان است و از همزمانی اين كيفيات مقاصدي حاصل ميشود و در حقيقت هر كيفيتي بكيفيات ديگر بستگي دارد كه شناختن آن بدون درك اين بستگيها ميسرنيست بنا بر اين اگر يك جزء از دستگاهي را بنظر آوريم اين جزء آغاز و انجام كارش با اجزاء ديگر وابسته است مثلاً در مثاليكه قبلاً گفتيم اگر رل ماشين را در نظر گيريم گاهي آنرا در حال سكون و گاهي در حال حرکت مي بينيم اين سكون و حرکت خود بخود قابل توجه نيست بلكه كار تمام دستگاه است كه اين سكون و حرکت را توجيه ميكند ولي اگر براي اين رل از آغاز ساختمان تا موقعيكه آنرا خراب ميكند كارنامه اي در نظر گيريم در ميابيم كه حرکات و سکونهاي مختلفي بآن تحميل شده است . مجموعه اين حرکات و سکونات را سرنوشت رل مينامند و چنانكه بالا بحث كرديم اين حرکات و سکونات بلاواسطه علت يا معلول چيزي نيست بلكه ناشي از هماهنگي دستگاهيست كه اين رل نيز جزئي از ان بوده است وقتي بمفهوم سرنوشت آشناني داشته باشيم ديگر هنگاميكه بيك موضوع اجتماعي برخورد ميكنيم مثلاً يك مطلب هنري را در نظر بگيريم فوراً در صدد نخواهيم بود كه براي آن علتی بيابيم و بگوئيم كه فلان وضع اقتصادي يا اجتماعي علت پيدا شدن اين مكتب شده است بلكه ميگوئيم كه اين مكتب سرنوشتي دارد يعني در تاريخي كه مقارن با هزاران كيفيت ديگر است بوجود آمده و بر اثر عوامل بيشملي كه در پيشرفت آن مؤثر بوده و با آن همزمانی و هماهنگی داشته توسعه پيدا کرده و زماني نيز كه مقارن با كيفيات بيشملي بوده سقوط کرده و نابود شده است . با توجه بمفهوم سرنوشت بود كه اسوالداشينگر توانست كيفيات مختلف اجتماعي را بي آنكه

آنها را از هم جدا کند در نظر گیرد و بالاخره بتواند حیات بشری را از فراز بنگرد و روابط اوضاع را بهتر دریابد و وقایع آتیه را روشن تر پیش بینی کند و راهنمای روحهای توانا و مردان عمل گردد. ( در مورد اصل علیت بسیر حکمت در اروپا جلد سوم قسمت جان استوارت میل مراجعه شود. )

## "رابطه مفهوم سرنوشت و ناسیونالیسم"

منطق سرنوشت برای درک مطالب ناسیونالیستی مناسبتر است زیرا چنانکه گفتیم وقتی شخص بمفهوم سرنوشت توجه داشته باشد سعی میکند رابطه يك موضوع را با موضوعات دیگر که هست درک کند و مانع میشود که بیهوده بین وقایع رابطه علت و معلولی فرض نماید برای توضیح بیشتر این مطلب باید گفت ملت وجودیست زنده و متکامل ( تکامل کننده ) اگر بمفهوم همین جمله کوتاه توجه کنیم مطالب بسیاری برای ما آشکار میگردد برای اینکه در این مورد توجه ما بخوبی جلب شود بهتر است مفهوم ملت را با يك درخت که آن نیز موجودیست زنده و تکامل کننده مقایسه نماییم . يك درخت وجودش از دانه تخم آغاز میشود ، بتدریج ریشه میکند ، ساقه میدهد برگ میکند ، بتناسب فصول سال در وضع خود تغییراتی میدهد و بالاخره گل میکند و میوه بار میآورد . این درخت دارای اجزاء مختلف است ، هر يك از این اجزاء دارای سرنوشتی هستند بی آنکه هیچيك علت جزء دیگری باشند .

يك برگ درخت در آغاز كوچك است و بتدریج بزرگ میشود و شكلی را که باید بخود میگیرد و مدتی که باید بسر میبرد و سپس خزان می بیند و میریزد و خشک میشود . هزاران برگ درختان مختلف در یکبار و در زیر نور خورشید نشو و نما میکنند . ولی هر يك از آنها راه خود را طی میکنند برگهای درخت چنان بشكلی که ناموس طبیعت برای آنها تعیین کرده در میآید . وقتی باین مجموعه نگاه میکنیم هیچ جای تعجب و حیرت باقی نمیماند زیرا ذهن بشر بر اثر مشاهده ممتد و مکرر با خواص گیاه آشنا شده و ما میدانیم که یکدرخت موجودیست زنده و نمو کننده و از این رو سرنوشت اجزاء آنرا انتظار میکشیم . بهنگام بهار منتظریم که درختها شکوفه کنند. از هر درخت گلی با رنگ و بوی خاص انتظار داریم . موسم شکوفه و گل و میوه و برگ ریزان هر درخت را میشناسیم خلاصه اینکه برای هر درخت سرنوشتی قائلیم و تمام این اجزاء مختلف را تحت يك قانون و ناموس دیده ایم و شناخته ایم که همواره نیز از آن متابعت کرده و میکند ولی بعضی هنوز علت نکرده ایم که در مورد ملت نیز چنین تصور واحدی



داشته باشیم . هنوز دیگران ملت را بصورت يك موجود زنده ونمو كننده نمیشناسند آنها گمان میکنند كه ملت از مشتى فرد ساخته شده است همتاگونه كه اگر تکه چوب خشك شده مرده اى را زیر میکرسكوپ نگاه میکنیم مشاهده مینمائیم كه از مشتى سلول ساخته شده است ولي اینکه بگوئیم يك قطعه چوب از يك مشت سلول ساخته شده هیچ معلوماتى درباره يك درخت بما نمیدهد ملت گرچه از مشتى فرد بوجود آمده است ولي همین يك مشت فرد خصوصياتى دارند كه باید این خصوصيات را شناخت تا بمفهوم ملت آشنا شد . اولاً این مشت از افراد بطور خاصى با هم پیوند یافته وترکیب شده اند تا ملت را بوجود آورده اند . بعنوان مثال میتوان گفت كه يك توده آجرىعنى يك مقدار آجر كه فرضاً يك کامیون آنها را در گوشه اى خالى کرده است ، مشتى آجر هستند ولي شكل مخصوصى ندارند . اگر يكى از آنها را از گوشه اى بیرون آورده بگوشه اى دیگر پرتاب كنیم بازيك مشت آجر هستند ولي اطلاق آجرى باز از يكمشت آجر ساخته شده اما اینجا آجرها بطرز مخصوصى با هم ترکیب شده اند . مجموع آنها وجود خاصى را ساخته كه آن وجود خاص معنی دیگر و ارزشى دیگر دارد. در چنین اطلاقى نمیتوان يك آجر را از قسمتى خارج كرد وبه قسمتى دیگر پرتاب نمود. هر آجر موقعیت و وظیفه اى پیدا کرده است توده آجرهاى كامیون هنوز ارزش كلى ندارند هر دانه آنها يكدانه آجر است و ارزش هر يك از آنها از دیگرى مجزاست اما آجرهاى يك اطلاق ارزش عدى ودانه اى ندارند بلکه هر يك از آنها ارزش خود را از دست داده وجمعاً يك موجود كلى بنام اطلاق بوجود آورده اند وسپس این وجود كلى بهر يك از دانه هاى آجر ارزش مخصوصى بخشیده است . مثلاً آجرهائى كه در پی اطلاق هستند بنیان اطلاق را تشکیل میدهند. اگر بعضى از آنها را از جاي خود خارج كنیم موجودات اطلاق را بخطر میاندازیم آجرهاى بدنه اطلاق آنها را از بد و گرما وسرما مصون میدارند . آجرهائى كه در سقف است حفظ اطلاق در برابر برف وباران است همه اینها يك جنس هستند بهاي آن مساویست ولي وظیفه آنها یعنی آنچه مفهوم كلى اطلاق بآنها بخشیده است ارزش آنها را متمایز ساخته ملت نیز همین خصوصيات را بفرد میبخشد ، راست است كه از مشتى فرد ساخته شده ولي این افراد مثل توده آجر يك كامیون هر يك ارزش فردى خود را ندارند بلکه ارزش آنها بسته بمقام وموقعیتی است كه ملت بآنها بخشیده هر فرد در قبل ملت صاحب وظایفى شده وسرنوشتى یافته است باز بعنوان مثال میتوان گفت كه همان برگ درخت چناریكه قبلاً گفتیم از يك مشت سلول ساخته میشود ولي آیا اگر

شما يك مشت سلول گياهي را روي هم بريزيد برگ درخت چنار بوجود خواهد آمد؟ خير اين يك مشت سلول بايد بطرز خاص متشكل شوند گوني طبيعت ابتدا يك قالب خيالي در فضا بوجود آورده كه سلولهاي نباتي بايد در آن ريخته شوند. پس اگر يك مشت سلول با نظم و ترتيبي مخصوص در جريان يك سيرحياتي شكل برگ چنار را بوجود آوردند آنوقت ميتوانيم بگوئيم كه اين شكل يك برگ است وگرنه هر توده سلولي برگ نيست منطق سرنوشت منطق حيات است، وبابن جهت ما در مطالعه يك برگ ابتدا شكل كوچك و ناقص آنرا در نظر ميگيريم سپس نمو و تكامل آنرا بررسي ميكنيم وبهمين جهت ميگوئيم يك برگ موجوديست زنده كه سرنوشت معين دارد. زماني وجودش آغاز کرده و نمو ميکند تا آنجا که سير صعودي حياتش به پايان رسد و سپس بتدریج روبرگ ميرود اين منطق سرنوشت است ولي اگر يك برگ خشك شده مرده را تجزيه كنيم باين نتيجه ميرسيم كه اين برگ از يك مشت سلول ساخته شده است، بررسي ما درباره حيات ملتها بررسي است درباره يك موجود زنده وبهمين جهت بايد منطق سرنوشت را پيروي كنيم نه آنكه ملت را موجودي مرده و با ساختگي تصور نماييم و خود را باين قانع كنيم كه بگوئيم ملت از مشتاي افراد ساخته شده است.

### " بحثي درباره ي توده افراد و ملت "

بعضي وقتي ميخواهند مفهوم ملت را در نظر بگيرند ويا بعبارت ديگر براي ملت تعريف بكنند در آغاز ميگويند ملت عبارت از عده اي افراد است و سپس خصوصياتي براي اين عده ذكر ميكنند به بيان ديگر جنس ملت را عده اي از افراد ميدانند. توضيحاً بدنيست بگوئيم كه تعريف از لحاظ منطق بطور كلي از دو قسمت جنس و فصل جنبه اي از وجود نوعي است كه مختص خود اوست مثلاً در تعريف انسان ميگويند انسان حيواني است ناطق. در اين تعريف حيوان جنس انسان را نشان ميدهد يعني جنبه اي از وجود انسان است كه در ساير همجنسان او مشترك است وناطق اصل تعريف است و بجنبه اي از وجود انسان اشاره ميکند كه مختص نوع انسان است در تعريف كه براي ملت ميکنند جنس تعريف را عده اي از افراد قلمداد ميکنند و سپس خصوصيات ديگري مثل زمان مشترك ويا حكومت واحد يا نژاد مشترك را فصل اين تعريف قرار ميدهند. و از همينجاست كه اشتباهات بسياري بوجود ميآيد. راست است كه در يك نظر كلي ملت عده اي از افراد است ولي چگونه عده و چگونه افراي ملتي را بوجود ميآورند مسئله ايست كه بايد مورد توجه قرار گيرد اگر

بخواهیم گفته خود را باصطلاح اهل منطق نزدیک کنیم باید صفات ذاتی افراد تشکیل دهنده يك ملت را ملاک شناسایی آنها قرار دهیم نه صفات عرضی . اگر بمفهوم همین جمله توجه داشته باشیم تقریباً بمفهوم ملت آشنا خواهیم شد. برای اینکه مطلب روشن تر شود صفت ذاتی و صفت عرضی را مورد لفت قرار میدهیم . وقتی شما يك قطعه سنگ را در نظر بگیرید حجم برای سنگ يك صفت ذاتی است ولي رنگ سنگ صفتی است عرضی صفات ذاتی در حقیقت جزء لا ینفك سنگ است ولي صفت عرضی جزء وجود نیست و در صورتیکه تغییر کند باز وجود اعتبار خود را دارد. حتی یکی از حکمای انگلیسی بنام جان استوارت میل معتقد است که وقتی ما صفات ذاتی را بیان میکنیم در واقع برمعلومات خود نیفزوده ایم مثلاً اینکه میگوئیم سنگ دارای حجم یا وزن است مطالب جدید نیست زیرا اگر دارای این خصوصیات نبود سنگ نمیشد . اینکه ما گفتیم باید بصفات ذاتی عده ای از افراد که ملت را بوجود میآورند توجه داشت نه بصفات عرضی با بیانی که کردیم موجب این توهم خواهد شد که از این راه نمیتوانیم بمفهوم ملت پی ببریم در حقیقت غرض ما این نیست که از این راه بمفهوم ملت پی ببریم بلکه میخواهیم از آن راه باین نکته توجه دهیم که جمعی از افراد باعتبار صفات ذاتی خود ملت را بوجود میآورند نه آنکه مفهوم مطلق جمعی از افراد که بر آن صفات افزوده شده باشد .

آذرماه ۱۳۴۹